

آناکارینا

شاهکار

نعمت تولستوی

ترجمه

محمد علی شیرازی



انتشارات اردیبهشت

سرشناسه	تولستوی، لیف نیکالایوویچ، ۱۸۲۸ - ۱۹۱۰م.
عنوان و نام پدیدآور	Tolstoi, Lev Nikolaevich
مشخصات نشر	آناکارنینا/ لئون تولستوی: ترجمه محمدعلی شیرازی.
مشخصات ظاهری	تهران: اردیبهشت، ۱۳۴۷.
شابک	۳۳۴۶ص.
	چاپ دوم: 978-964-7727-68-6
یادداشت	ترجمه‌های دیگر این کتاب عبارتند از: "آناکارنین"، ترجمه، مشفق همدانی، امیرکبیر، ۱۳۳۳؛ آنا کاره‌نین، ترجمه منوچهر بیکدلی خمسه، گاشانی؛ ارسطو، ۱۳۴۳.
یادداشت	عنوان به انگلیسی: Anna Karenina.
عنوان دیگر	آناکاره‌نین
عنوان دیگر	آناکارنین
موضوع	داستان‌های روسی -- قرن ۱۹م.
شناسه افزوده	شیرازی، محمدعلی، مترجم
بندی دیویدی	۸۹۱/۷۳۳
رده بندی کنگ	PG۳۳۴۹/IV ۱۳۴۷
شماره کتاب‌شناسی	۶۸-۶۵۰



انتشارات اردیبهشت

آدرس: خیابان انقلاب، ۱۲، پروردین - پلاک ۳۱۶ - طبقه اول
تلفن: ۶۴۹۷۶۱۳ - ۷ - ۸۸۶۸۸۸۰ - تلفکس: ۶۴۴۹۲۸۷۶
کد پست: ۱۳۱۴۶ - ۶۵۰۰۰

Pub_ordibehesht@yahoo.com

www.ordibehshtpub.ir

عنوان کتاب: آناکارنینا

نویسنده: لئون تولستوی

مترجم: محمدعلی شیرازی

ویراستار: علی‌اکبر عبداللہی

مدیر امور فنی: امیر هوشنگ اسکندری

لیتوگرافی و چاپ: هنر آفاق

تیراژ: ۱۰۰ نسخه

نوبت چاپ: دوم ۱۳۹۷

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۷۲۷-۶۸-۶

قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

مقدمه

در نیمه اول قرن بیستم در بساطه این که بزرگترین نویسنده روسیه کیست، هیچ تردیدی وجود نداشت و افراد صاحب صلاحیت به صراحت نام «تالستوی» را به زبان می آوردند. شاید جهان ادب بعد از مرگ گونه و ولتر نویسنده‌ای را یاد نداشته باشد که به اندازه تالستوی بر «صحنه ادبیات ملی» تسلط و افسار دارد. به هر صورت اگر چه امروزه سعی می شود نویسندگانی چون داستایفسکی و چخوف را پدیده‌های غیر قابل دستیابی ادب روسیه معرفی کنند، اما هنوز هم در اینکه تالستوی «غول بزرگ» ادب جهان است تردیدی نیست.

در این مقدمه قصد ما آن نیست که به تجزیه و تحلیل و مقایسه آثار تالستوی با دیگر نویسندگان بزرگ جهان بپردازیم، اما برای شناخت مقام و موقع او نقل چند جمله از «د. س. میرسکی» درباره تاریخ ادبیات روسیه خالی از لطف نیست:

«... منکر این حقیقت نمی توان شد که روس غول آساترین مردی بود که این اواخر بر سرزمین رسیدگان آنها (البته بهترین یا شاید بزرگترین مرد نبوده، اما از لحاظ ادبی غول آساترین انسان بود)؛ وی اگر بزرگترین هنرمند سر تا سر ادبیات روسیه نباشد غول ترین فرد آن هست...»

کنت لئونیکلاویه ویچ تالستوی در بیست و هفتم اوت سال ۱۸۲۸ میلادی در ملک پدری خود به نام «یاسنایا پولیانایا» واقع در ولایت «تولا» دیده به جهان گشود.

خانندان تالستوی از دودمانهای قدیمی و با اصل و نسب روسیه بودند. مادر تالستوی شاهزاده خانم والکونسکی بود. پدر و مادر تالستوی بعدها در ذهن نویسنده آنچنان مقام و موقعی یافتند که باید آنها را نقطه‌های آغازین شکل گیری «نیکلاراستوف» و «پرنس مساریا» از شخصیت‌های اصلی جنگ و صلح

دانست. اینان مانند پدر و مادر نویسنده متعلق به طبقه نجای دوسیه بودند. وابسته بودن والدین به طبقات بالای جامعه، تالستوی را از دیگر نویسندگان شوروی متمایز می‌کند. او در تمام مدت عمر به عنوان نجیب‌زاده‌ای که موقع طبقه خود را به خوبی احساس می‌کند، باقی ماند و حتی در زمانی که احساس وابستگی به طبقه اشراف و نجبا صورتی منفی به خود گرفت باز هم بر این احساس پایدار بود. او همیشه از جماعت منورالفکر که به مناسبت موقعیت خاص او دوروبرش را گرفته بودند، کناره می‌گرفت.

دوران کودکی و نوجوانی تالستوی در خانواده‌ای مرکب از چند برادر بین مسکو و یاستایا پولیانا گذشت. دوساله بود که مادرش را از دست داد و پدرش نیز هفت سال بعد از مادر، او را تنها گذاشت. تالستوی نه‌ساله بود به علت بی‌سرپرست شدن زیر نظر عمه‌اش مادموازل «ارگالسکی» قرار گرفت و این زن که اساس آفرینش شخصیت سونیا در کتاب عظیم جنگ و صلح شد، تا به تربیت او را عهده‌دار شد.

تالستوی در سال ۱۸۳۴ وارد دانشگاه غازان شد و در آنجا نخست به تحصیل الهیات پرداخت. پس از آن به فراگیری حقوق پرداخت، اما تالستوی جوان بدون گرفتن مدرک در سال ۱۸۴۷ دانشگاه را ترک گفت. او پس از ترک دانشگاه به یاستایا پولیانا رفت و کوشید کارهایی به نفع دهقانان خود انجام دهد، اما از این کار هم به صرفا یک هوس بود و بدون مطالعه کافی صورت گرفته بود طرفی نیست و دست از این کار شست. زندگی او در دوره دانشگاه و چند سالی بعد از آن به صورت زندگی معمولی جوانان هم طبقه‌اش یعنی باعشرت طلبی، قمار و مصاحبت زنان گذشت. شاید پر بیراه نباشد اگر بگوییم در این دوره زندگی او شباهت زیادی به زندگانی پوشکین در سالهای پیش از تبعید به جنوب داشت.

تالستوی اگرچه در تأمین خواسته‌های جوان خود می‌کوشید اما سرشت او این نبود که زندگی را باری به هر جهت و به هر صورت که پیش آید با خوشدلی و بی‌غمی بگذراند.

چنانچه از دفترچه یادداشت روزانه‌اش که در دسترس است، می‌آید، از همان اول عطش سیری ناپذیری بر توجیه عقلایی و اخلاقی زندگی داشت. سلسله یادداشتهای روزانه تالستوی تجربیاتی است که بعدها به ابداع شیوه تحلیل روانی انجامید و همین تحلیل روانی به صورت سلاح برنده ادبی وی درآمد. نخستین تلاش او برای دستیابی به نوعی نوشته برتر و خلاق تر به سال ۱۸۵۱ برمی‌گردد. در این سال تالستوی جوان دلزده و بیزار از زندگی پوچ و بیهوده‌ای که در مسکو گذرانده بود، عازم قفقاز شد و در آنجا به عنوان یک سرباز ساده داوطلب (بونکر) به یک واحد توپخانه در روستاهای قزاق نشین واقع بر کرانه رود «توک» پیوست.

تالستوی در سال ۱۸۵۱ نخستین داستان خود به نام کودکی را تمام کرد و برای چاپ به ساووه‌مینل نکر اسف سپرد. این داستان موقعیتی غیر قابل

انتظار و آنی یافت و جایگاه درخوری در عالم ادب برای او به دست آورد. تالستوی در آتشبار خود و خارج از سربازخانه زندگی راحت و خوشی داشت؛ زندگی با نسبه مرفهی که شایسته يك «بونکر» مستطیع و دارا بود. اوقات فراغت را که به اندازه کافی بود بیشتر با شکار می گذراند. در چند جنگ شرکت جست و به خوبی از عهده برآمد. در سال ۱۸۵۲ به درجه افسری نائل شد و به درخواست خود به سپاهی که در «والاچیا» با ترکها می جنگید منتقل شد.

«... در همین جا در محاصره «سیلیستریا» شرکت جست.

در نوامبر همان سال به پادگان «سواستوپول چهارم» و تبرد

«چیورنا پارچکا» شرکت جست که سوه اداره آن را در تصنیف

فکاهی که تنها قطعه منظوم او است به بیاد تسخیر گرفت. در

سواستوپول داستانهای مشهور سواستوپول را نگاشت که در

ایمی که محاصره هنوز ادامه داشت در سواده میلک انتشار یافتند و

به توجه و علاقه عامه به نویسنده آن سخت افزودند. اندکی

پس از تخلیه این دژ، با استفاده از مرخصی به پترزبورگ و

مسکو رفت و در سال بعد از خدمت ارتش کناره گرفت...

در سالهای ۱۸۵۷ تا ۱۸۶۱ که تالستوی با جمع ادیبان پترزبورگ

و مسکو در آمیختن و ان گزیده را به گرمی پذیرفتند. اما تالستوی نتوانست

با ایشان به مداراسر من چون و محافل اشرافی را بر محافل روشنفکران

ترجیح می داد و به همین مناسبت سخن نند و نیشداری بین او و «تورگنیف»

دو بدیل شد که سرانجام به نزاع پرسروصای آن دو انجامید. در این نزاع

او تورگنیف را به مبارزه طلبید و بعدها از این بابت از او عذر خواست.

در سال ۱۸۵۷ و باز در سال ۱۸۶۰-۱۸۶۱ به خارج سفر کرد و دژده و

بیزار از تمدن بورژوازی و مادی اروپا به وطن خود بازگشت. در سال

۱۸۵۹ برای اطفال روستایی در یاسنایا پولیانایا مدرسه ای دایر کرد و در سال

۱۸۶۲ يك مجله تربیتی به نام یاسنایا پولیانایا منتشر کرد. در این نشریه او

با طرح نظریه ای مبتنی بر اینکه روشنفکران نیستند که باید به انسان چیز

بیاموزند بلکه دهقانان هستند که باید به روشنفکران تعلیم ببخشند. به ادب

را متعیر و میهوت کرد. در سال ۱۸۶۱ ریاست «صاحبه» ای را که برای نظارت

بر اجرای فرمان آزادی «سرفها» به وجود آمده بود، به عهده گرفت.

در سالهای بعد از ۱۸۵۱ بود که از زندگی بی بندوبار برید و از آن

پس در جهت وصول به ثبات اخلاقی کوشید. او که از زندگی بی بندوبار

جوانی بریده بود در این سالها به ازدواج می اندیشید.

در سال ۱۸۵۶ اولین کوشش ناموفق خود را برای ازدواج با ماداموزال

«آوسنیف» به عمل آورد.

در سال ۱۸۶۰ مرگ برادرش نیکلای او را سخت متأثر کرد.

در سال ۱۸۶۲ سرانجام پس از تردیدهای فراوان دل به دریا زد و

از «سوفی آندریونا برمی» خواستگاری کرد و در سپتامبر همان سال ازدواج کردند. علت تردیدهای تالستوی این بود که او خود را متقاعد کرده بود به اینکه پیر و زشتر است و هیچ زنی با رغبت تن به ازدواج با او نخواهد داد، درحالیکه بیش از سی و چهار سال نداشت.

این ازدواج یکی از دو واقعه مهم زندگی تالستوی است، واقعه مهم دیگر تغییر کیش نویسنده است. او همیشه این دلمشغولی را داشت که چگونه به یک زندگی قابل توجیه با وجدان خود دست یابد و به آرامش اخلاقی پایدار نایل آید.

ازدواج برای تالستوی دروازه‌ای به سوی زندگی باثبات تر و وصول به وضع «حالت طبیعی» پایدار بود. اینک زندگی خانوادگی و پذیرش ی‌چه، و چرا و تسلیم به زندگی طبقاتی، کیش و مذهب وی بود.

پانزده سال اول زندگی زناشویی تالستوی سعادت آمیز و بی‌دغدغه به سر آمد و تعبیر خودش «این زندگی نباتی» که فلسفه آن را با قدرت خلاقه شگرفی راجع به صلح بیان می‌کند، زندگی زناشویی خوشی بود.

سوفی آندریونا که به هنگام ازدواج دختر بچه‌ای بیش نبود به زودی در قالب دلخواه‌ی شکل گرفت و با فلسفه جدید او آشنا شد. سوفی در تسخیر ناپذیر و امانت‌دار تالیفات ناپذیر فلسفه تالستوی شد و زنی کمال مطلوب، مادری فداکار و بازیگر مدبر و مدبر بود و گذشته از اینها در کارهای ادبی بار و مددکار همسرش بود.

وضع مالی خانواده آنها به دلیل ثبات تالستوی کاملاً خوب بود و از این بابت دغدغه‌ای در کار نبود.

در سال ۱۸۶۶ در محکمه‌ای نظامی افسران و افسران که متهم به زدن صاحب‌منصبی بود دفاع کرد که موفق به تبرئه موکد شدند.

در سال ۱۸۸۳ مقالاتی درباره آموزش همگانی انتشار داد. آناکارینا در سالهای ۷۸-۱۸۷۳ نوشته شد و درباره این نوشته تالستوی که در پایان همین مطلب راجع به آن بحث خواهیم کرد، گفتی لازم این است که آناکارینا آشکارا اخلاقی تر از جنگ و صلح است. تالستوی در زمانی که این رمان را می‌نگاشت دچار بحرانی شده به تغییر کیش او انجامید. این مبحث با قدرتی شگرف در اعتراضات او وصف شده است. نوسانات روحی او سرانجام در سال ۱۸۷۹ به سکون و قراری پایدار منتج شد.

در سال ۱۸۸۵ اعتراضات را آغاز کرد و در سال ۱۸۸۴ تحت تأثیر چرتکوف دست به تبلیغات تند به نفع مذهب جدید خود زد.

تأثیرات کیش جدید این بود که او را از همسرش به کلی بیگانه کرد. تالستوی پیش از سال ۱۸۸۵ به اردوی محافظه کاران متعلق داشت (اگر تملتی در میان بود) و منتقد تیزهوش میخائیلوفسکی بود که از همان سال.

های ۱۸۷۲ شالوده واقعا انقلابی ذهن او را تشخیص داد. در میان نوشته‌های غیرداستانی او هنجاریت روش خاص و دغدغه او را در هنر نشان می‌دهد و می‌نمایاند که او به سوی هنر کلاسیک و معقول و بدوی گرایش دارد. دستاویزی که در سال ۱۸۹۹ منتشر شد، در واقع بلندترین داستانی است که بعد از ۱۸۸۵ نوشت و تقریباً به آن کادینا و جنگ و صلح بهلول می‌زند.

در سال ۱۹۰۱ شورای مرکزی کلیساها وی را تکفیر کرد و از خلقه خود راند.

در این قسمت نیز برای شناخت وضعیت سالهای آخر عمر نالستوی از «د.س. میرسکی» عیناً نقل قول می‌کنیم که کنکاش عمیق، مفید و واقع‌بینانه‌ای از زندگی این نویسنده بزرگ به دست داده است:

«... عدهٔ مردان و پیروانش هرگز زیاد نبود، اما حیثیتش در میان مردم عموم طبقات فوق‌العاده زیاد بود و شهرتش در سراسر جهان پراکنده بود و در دهه آخر زندگی خود مقام و احترامی در میان عوام کسب کرد که از مرگ ولتر به بعد هیچ ادیب و نویسنده‌ای بدان نرسیده بود. یاسنایا پولیانا صورت «غرنه» جدیدی به خود گرفت و آن هنر تقریباً مقام اورشلیم جدیدی را یافت. از چهار گوشهٔ جهان بل رسلان برای زیارت «پیرمرد بزرگ» بدان سو روان بود، اما خانهٔ او، به جز دختر کوچکش آلکساندرا، همچنان با تعالیمش مخالفت می‌ورزید، بخصوص کنتس سوفی - آندریونا که سخت با افکار و نظریاتش به معارضة برخاست و از واگذاری مایملک خود به دیگران سرباز زد و وظیفه و حق خویش را در تأمین آتیهٔ خانوادهٔ بزرگش بر عهدهٔ مسئولیت عهده‌دار کرد. نالستوی از حقوق چاپ و نشر آثار جدیدش دست کشید لیکن ناگزیر شد حقوق چاپ و نشر آثار اولیه‌اش را به هم می‌ریخت و می‌فروخت، اما به هر حال بین‌بیلی که از برای زندگی اشتراکی می‌آورد و زندگی آسوده و حتی مجلای که در سایهٔ همسرش می‌گذرانید، بیای و در کار بود، چه سوفی آندریونا تجسم و تجسد فلسفه‌ای بود که در جنگ و صلح عنوان کرده و مشعر بر این بود که آدمی باید چنان زیست کند که بهترین زندگی را از برای خانواده‌اش فراهم سازد. این تبیین سخت بر او گران می‌آمد و چون تکوف این «آگاهی» را هر چه بیشتر تشدید می‌کرد، این مرد و کنتس نالستوی در راس دو گروهی قرار گرفتند که بر سر تملک نالستوی در نزاع بودند. نالستوی به نسبت سنش بسیار تندرست و قوی بود اما در ۱۹۰۱ بیمار شد و ناگزیر شد مدتی دراز در کریمه به سربرد. با این همه همچنان تا به آخر به کار خویش ادامه داد و هرگز نشانی از ضعف دماغ بروز نداد (داستان فرار و مرگش را همه می‌دانند) او که همیشه از تبیین بین‌زندگانی

شخصی و تعالیم خویش آگاه بود و جرئت کوف همچنان وی را برمی انگیزخت، با خمشی که نسبت به همسرش در او شدت می یافت در نهایت دخترش آلکساندرا و طیبش، یاسنایاپولیانا را به مقصد نامعلومی ترک کرد. پس از یکچند آوارگی در ایستگاه راه آهن آستاپووو واقع در ولایت ریازان ناچار از توقف شد. او را در خانه رئیس ایستگاه جای دادند و در هفتم نوامبر سال ۱۹۱۵ چشم از جهان فرو بست.

دوره آناکارینینا

آناکارینینا - کلیه جهات و نکات اصلی و اساسی در واقع ادامه جنگ و صلح است. نویسنده در هر دو زمان از يك شیوه استفاده کرده است و کاملاً به سبب است که منتقدان این دو اثر را مترادف می آورند. شخصیت های آناکارینینا دقیقاً زمان و مکان و ویژگی و وصفی برخوردارند که شخصیت های جنگ و صلح. اشخاصی - زن آنا، کاترین، کارنین، اوبلونسکی، لیفین و فرونسکی به همان اندازه در ادامه دینی هستند که ناتاشا و نیکلاداستوف. شاید اغراق نباشد اگر بگوئیم «آنا» متنوع تر نیز هست و احساس همدردی بیشتری را برمی انگیزد.

شخصیتی که در آناکارینینا به جبهه آفریده های نالستوی اضافه شده است و شخصیت اصیل و اساسی این زمان به سبب می آید، فرونسکی است. فرونسکی «بیش از هر يك از اشخاص آفریده او با آفریدگار خویش فرق دارد و آفریش او به هیچ وجه بر مشاهده ذهن او استوار نیست. او و «آنا» شاید بزرگترین موفقیت هایی هستند که نالستوی در ادراک و فهم دیگران بدان نایل آمده است. اما لیفین شخصیت نالستوی را چنانکه در «پیر» و «پدر» و «پیر» دگرگون گشته و تبدیل صورت یافته است، ارائه نمی کند. لیفین بازگشت به جهان ذهن و شخصیت هایی نظیر نخلودوف و ادله بین داستانها اولیه است که شیوه پرداختشان وقایع نگارانه است...»

وجه تمایز جنگ و صلح و آناکارینینا این است که آناکارینینا متضمن بحث های فلسفی جداگانه ای نیست، اما يك فلسفه اخلاقی مزاحم تر به شیوه ای موزیانه در سرتاسر داستان پخش می شود.

قصه عشق آناکارینینا و فرونسکی که پشت پا به قوانین اخلاقی و اجتماعی زده اند در دهشت مرگ به اوج می رسد و این امر در کارهای قبلی نالستوی سابقه ندارد. قصه عشق لیفین مهربان و شیفته طبیعت و کاترین در لحن و آهنگ آشفته و مغشوش با بان می پذیرد و زمان چون فریادی دردناک در هوای بیابان، می میرد و خاموش می شود.